

# درباره عالم و درباره یقین

دکتر سیدموسی دیباج



ویتگنشتاین تراکتاتوس لوزیکو - فیلولوزوفیکوس<sup>۱</sup> را در زندان در بازداشتگاه جنگی مون کاسینو نوشت. این اثر جای خاصی در میان آثار ویتگنشتاین دارد چه تنها اثری است که خود فیلسوف آن را منتشر ساخته و به علاوه در سایر آثار مورد مراجعه اصلی او و ستون بنیادین گفتگوهاست. در آثار بعدی ویتگنشتاین نوشته‌هایی را با رسم تمایزهای خاص از تراکتاتوس عرضه می‌کند و به هر حال همانطور که خود ویتگنشتاین تأکید کرده است، بهتر است مطالعه آنها همراه با مطالعه تراکتاتوس صورت پذیرد. این نکته به معنای انکار اصالت آثار بعدی فیلسوف نیست و ناگفته نماند که صرف تدوین زمانی و یا موضوعی آراء ویتگنشتاین ما را از رسیدن به کنه تطور اندیشه‌های فلسفی ویتگنشتاین - آنگونه که وی در تراکتاتوس ابداع می‌کند - باز می‌دارد.

ویتگنشتاین در دوران پس از جنگ و بازنشستگی از استادی دانشگاه در ایرلند اقامت گزید و به تألیف تحقیقات فلسفی پرداخت. این کتاب جوهره اندیشه‌ها و تأملات ویتگنشتاین دوم را منعکس می‌سازد. پس از مسافرت به امریکا در سال ۱۹۴۹ و بازگشت به انگلستان در همان سال در سال بعد در اکسفورد تحریر مجموعه مقالاتی را آغاز می‌کند که با مرگ او در سال ۱۹۵۱ به ظاهر ناتمام می‌ماند. مجموعه یاد شده در سال ۱۹۶۹ تحت عنوان درباره یقین به چاپ می‌رسد. غرض من در این تحقیق مختصر کشف ارتباط نخستین و آخرین اثر ویتگنشتاین و سعی برای یافتن فضای مشترک این آثار حول مفهوم عالم است.

بگذارید با تراکتاتوس و با اولین عبارت آن شروع کنیم:

### 1. Die Welt ist alles, Was der Fall ist.

و پس از آن می‌آید:

#### 1.11 Die Welt ist durch die tatsachen bestimmt und da durch, daß . es alle Tatsachen sind.

بر مبنای اتمیسم منطقی<sup>۲</sup> عبارات ویتگنشتاین به آسانی قابل پذیرش می‌نماید. ما با جهانی سر و کار داریم که درباره هستی آن و هستی امور واقع در آن کمتر سخن می‌توانیم گفت و یا هرگز نخواهیم توانست. ما با اموری سر و کار داریم که در دانش ما جای دارند و دروغین نیستند. همان «امر واقع» یا fact که بعضی از محققان مترجم آن را «وضع واقع» ترجمه کرده‌اند. اولین پرسش برخاسته از جستجوی یقین اینجا این است که چرا ویتگنشتاین فیلسوف با مفهوم جهان آغاز می‌کند و اگر در کوشش برای یافتن آگاهی یقینی به چیزی جز حقایق یا امور واقع نمی‌توان دست یافت چگونه نخستین سخن سخن از جهانی است که اصولاً درباره واقع بودن آن به هیچ روی نتوان سخن گفت. شاید، پاسخ این باشد که عالم یا جهان «امر واقع» نیست بلکه آن را می‌پذیریم و یا پذیرفته‌ایم و از آن هنگام که در آن پای نهاده‌ایم از سخن دیگران دریافته‌ایم که در آن هستیم. به عبارت دیگر منظور این فیلسوف از بیان قضیه اول تراکتاتوس در خصوص تعریف عالم بدینگونه است که آن یعنی «همین چیزهایی که موضوع و یا مورداند.» با این تعریف عالم چونان جوهر اسپینوزایی نیست. کلیت عالم و یا وجود کلی و فراگیر آن نیز مورد ملاحظه نیست، بلکه برعکس، موضوعاتی وجود دارند که ما با آن روبرو می‌شویم و اگر تصور کنیم جایی دارند این جای را به نام عالم می‌خوانیم. بدین معنی، عالم تنها در این فضای منطقی یا زبان است که به تبع حقایق یا امور واقع به رسمیت شناخته می‌شود. زین پس عالم یک چیز نیست بلکه چیزهاست. چیزهایی که در دسترس نوع انسانی قرار دارد و انسان با آن سر و کار دارد. «حقایق در فضای منطقی عالم هستند» [تأکید از ماست] (تراکتاتوس ۱.۳۱). گفتیم که جوهر عالم اسپینوزایی، گو خدا باشد یا نباشد، مورد انکار است. نه تنها تعریف اسپینوزا از جوهر که اصولاً هرگونه تعریف از جوهر در دستگاه سنتی مابعدالطبیعه قابل قبول نیست. در نظر ویتگنشتاین این موضوعات اند که جوهر عالم را تشکیل می‌دهند و خود نمی‌توانند مرکب باشند. آنها مرکب عالم‌اند نه اینکه عالم مرکب آنها باشد. بزرگترین معمای عمومی رسالات ویتگنشتاین عدم تعهد او به یک تعریف خاص از عالم است. تزلزل و تردید او درباره تعریف جهان در

تراکاتوس در آثار بعدی او نیز ادامه می‌یابد. چه به هر حال تراکاتوس متنی پیشینی نسبت به متون بعدی است و همین سبب می‌شود خودبخود دیدگاه تراکاتوس در باره عالم مورد ارجاع و استناد پیوسته قرار گیرد. صورت معمای مذکور در فرع قضیه اول تراکاتوس جلوه می‌نماید: «عالم با امور واقع متعین می‌شود [شده است] و بدین شیوه این عالم همه امور واقع‌اند (۱.۱۱).<sup>۳</sup> بر این اساس تعین عالم یک تعین سلبی و درک عالم تعین‌پذیر درکی متافیزیکی و رمزی است، (تراکاتوس ۶.۴۵) و اینکه عالم با امور واقع یا واقعیت‌ها تعین‌پذیر باشد راه را برای مباحثات ریشه‌دار و کهنه فلسفی باز می‌کند. بدین شیوه‌گویی از آغاز غرس نهال مباحثات منطقی - فلسفی با درخت کهن اندیشه‌های پیشینی فلسفه درباره عالم پیوند می‌خورد.

در فراز ۲.۲۱ همان کتاب ویتگنشتاین به موضوع جوهر عالم کشانده می‌شود: «موضوعات [که مشتمل بر امکان همه حالات اموراند و حقایق لایتجزی خود از آنها تشکیل می‌شوند] جوهر عالم را تشکیل می‌دهند و لذا نمی‌توانند مرکب باشند» [در نظر ویتگنشتاین موضوعات اشیا نیستند و ترجمه ابژه به شیئی درست نیست]. برای او اشیاء عالم جوهری نیستند (... alles Geschehen und So - Sein ist zu fällig. *Trac.* 6.41)

معلوم نیست ویتگنشتاین از کجا به جوهر راه می‌برد و ضرورت منطقی آن را چگونه درمی‌یابد. چگونه پی می‌بریم که موضوعات جوهر عالم‌اند مگر آنکه پیشاپیش عالمی را فرض کنیم و نیز اینکه دستکم بگوییم عالم جوهر دارد. درک و مفهوم موضوعات از آن حیث که موضوعات اند ره به «عالم» نمی‌برد تا چه رسد به «جوهر عالم». چنانچه بگویند هر آنچه در توصیف عالم به مثابه جوهر ناشناخته  $x$  می‌توان گفت منطقاً از  $x$  متمایز است و ویژگی فی‌نفسه یک موضوع یا حتی یک چیز همان جوهر آن است که در زبان از آن به  $x$  یاد می‌کنند، باز معمای یاد شده باقی خواهد ماند. به هر حال مجموعه واقعیت عالم را تشکیل می‌دهد و ما از عکس‌هایی که در فضای منطقی از این واقعیت می‌سازیم ادراک خود را از عالم به وجود می‌آوریم. در جای خود این عکس‌ها نیز خود واقعیت دارند و همچنان که در عالم موجودات در مراتب قرار دارند و شئون گوناگونی دارند عکس‌ها نیز در مراتبی هستند و یکدیگر ترکیب می‌شوند. بدین شیوه ما عکسی از واقعیت را نداریم بلکه از امور واقع عکس داریم [ترجمه *fact* به واقعیت نارساست] و واقعیت جهان چون جهان، چون جوهر جهان، تنها در دسترس زبان مابعدالطبیعی است که ویتگنشتاین در تراکاتوس از آن اجتناب می‌کند و به طور طبیعی می‌پذیرد که انعکاس این واقعیت در قضا یا ممکن نیست.

صرف اینکه ما برای جهان و یا واقعیت نامهایی داریم نیز کفایت نمی‌کند چه صرف

صرف اینکه ما برای جهان و یا واقعیت نامهایی داریم نیز کفایت نمی‌کند چه صرف فهرست کردن نام‌ها نمی‌تواند حکایت از واقعیت آنها داشته باشد. فقط امور واقع واقعی اند و «جهان»، «واقعیت»، «هستی»، چونان نامهایی صرف، بر امور حقیقی (ورای امور واقع تعریف شده) دلالت ندارند. به علاوه ما هیچ‌گاه نام عالم را همچون نام یک شخص یا یک شیئی متشخص به کار نمی‌بریم. نام‌هایی چون عالم می‌تواند اشاره به چیزهایی باشد که برای ما در علم ما مبهم است به رغم اینکه با قاطعیت از آن سخن می‌گوییم. تعریفی که از عالم در تراکتاتوس عرضه شده است به خودی خود ما را مجاز می‌دارد نام عالم را به یک شیئی [متاشیئی] ارجاع دهیم. وقتی شما می‌گویید «امور واقع عالم نام دارند» و یا «عالم همه امور واقع است» در هر مورد شما به عالم توجه دارید و آن را در غیر مصنوع لفظی، واژه «عالم»، جستجو می‌کنید ولو در همین حد محدود که مراد از عالم را «مجموعه اشیاء و امور واقع» قلمداد می‌کنید. وقتی شما «عالم» را به کار می‌برید و می‌گویید «عالم پر از امور واقع است» یا «عالم همان پری از امور واقع یا واقعیات است» حتماً در نظر دارید که یک عالم داریم و این نیست که دو عالم باشد و یا اینکه نتوانیم به کنه آن پی ببریم. با این توصیف در قضیه‌های گوناگون محمول‌هایی می‌آوریم که نسبت به عالم مطلقاً دروغ نیست و می‌تواند معنی دار باشد. بنگرید به نمونه‌های زیر:

الف) عالم من و عالم تو و عالم ما همه یک عالم است.

ب) عالم دروغ نیست.

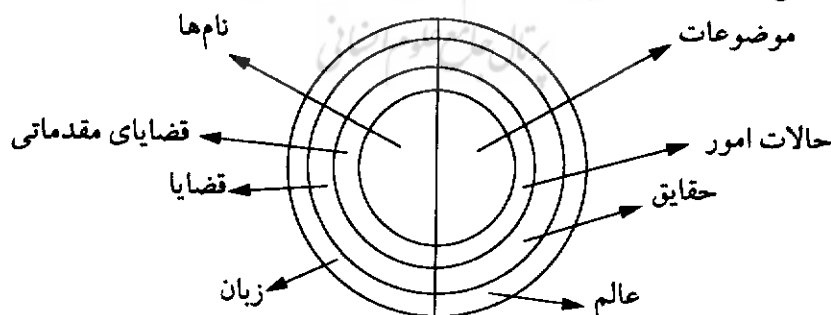
ج) عالم یک اسم است که وقتی آن را به کار می‌بریم تو نیز می‌توانی به همان معنی آن را به کار ببری و یا به کار می‌بری.

د) عالم دوتا نیست چه اگر دوتا باشد هزارتا نیز هست [مراد من مباحث مربوط به تقابل عالمین، دنیا و آخرت نیست.] و امثال این موارد به خودی خود، نمایانگر این است که عالم در زبان کاربردی غیر کاربرد مرسوم متافیزیکی دارد. و این امری است که ویتگنشتاین در تراکتاتوس نمی‌تواند بپذیرد. به هر حال باید گفت صرف فرض ایدئیتیته و یا این همانی برای عالم به ویتگنشتاین اجازه می‌دهد تا از جوهر عالم اسم ببرد. همین فرض ما را مجاز می‌دارد تا به جوهر دست نیافتنی عالم نام عالم دهیم. برآستی مشکل نام‌گذاری محل، جوهر و به طور کلی مجموعه‌ای به نام عالم اختصاص به «عالم» ندارد و عمومی است. درباره «هستی» نیز وضع به همین منوال است. این سخن که عالم عبارت از امور واقع یا واقعیت‌هاست حداقل تصویر زبانی از عالم را آسان‌تر می‌سازد در حالی که در مقابل ازگانی چون «هستی» که ویتگنشتاین

به تصویرهای زبانی دارند. با نام‌گذاری عالم می‌توانیم از آن سخن بگوییم و در گفتار خود به آن رجوع کنیم. ارجاع به عالم چونان مرجعی برای تفسیر تراکتاتوس و دیگر رساله‌ها تنها با این نام‌گذاری ممکن می‌شود گو اینکه مفهوم عالم در احساس و ادراک ما به نحو بسیار اجمالی پیشاپیش جای دارد.

بدیهی است هنگامی که ما عبارت اول تراکتاتوس را می‌فهمیم می‌توانیم چونان نویسنده این اثر آن را به کار ببریم. چنانچه نتوان آن را درک کرد و تفسیر نمود نمی‌توان آن را پذیرفت. از سوی دیگر نمی‌توان گفت که ویتگنشتاین عالم را در فراز اول یاد شده در معنی متافیزیکی - فرامنطقی آن در نظر گرفته است چه در این صورت در اولین قدم ناخواسته بین مباحث مربوط به زبان منطقی در تراکتاتوس و مباحث مربوط به زبان تعطیلات یعنی زبان متافیزیکی پیوندی صورت گرفته است، به عبارتی اتحاد ناخواسته بین این دو زبان و فروریختن سعی و ادعای ویتگنشتاین در تمییز این دو از یکدیگر.

ویتگنشتاین می‌گوید ساختمان هر دو زبان و عالم یکی است. زبان مشتمل بر قضایایی است که خود مرکب از قضایای مقدماتی تری‌اند که خود مرکب از نام‌ها هستند. نام‌ها مقوم‌های غایی زبان‌اند و عالم نیز مشتمل بر مجموعه‌ای از امور واقعی است و این امور واقعی یا حقایق متضمن حالاتی از امورند که این حالات خود جامع موضوعات‌اند. هر مرتبه‌ای از زبان با مرتبه‌ای از عالم وفق دارد. موضوعاتی که یاد شد با مقوم‌های بنیادی زبان یعنی نام‌ها و قضایای متشکل از نام‌ها علامت‌گذاری می‌شوند. حالات امور در قضایا منعکس می‌شود و قضایا یعنی عکس برداری از این امور واقعی. دیاگرام زیر نمایانگر آراء مذکور است:



همچنان که در این تصویر می‌توان یافت چنانچه نام عالم را بخواهیم به نحو معنی‌داری در جای خود به کار ببریم باید آن را متناظر موضوعات جستجو کنیم چه این موضوعات‌اند که نام‌هایی را در برابر، در زبان، دارند. در غیر این صورت در تناظر با قضایای مقدماتی عالم چیزی جز حالات امور و در تناظر با قضایا چیزی جز حقایق یا امور واقع وجود ندارد. پس

عالم فی نفسه نمی تواند نام داشته باشد و از این رو زبان نیز که متناظر کلیت عالم و یا عالم آنچنانکه هست می باشد نیز خود امری بی مسمی است و تسمیه زبان به زبان نیز بیهوده می نماید.

با تأمل در تصویر بالا این نیز روشن می شود که عالم نه تنها امر واقع نیست بلکه موضوع نیز نیست و بنابراین سخن گفتن از موضوع عالم یا واقعیت عالم به مثابه تشبیه و مقایسه عالم با امور واقعی و در عالم است. عالم گرچه از امور واقعی و یا حقایق تشکیل شده است اما خود این نام ناظر به هیچ امر واقعی یا حقیقی نیست. بر این اساس نه تنها متناظر نام عالم هیچ چیز را نمی توان فرض کرد بلکه حتی هیچ قضیه ای معنی دار را چه علمی و یا غیر علمی نمی توان درباره عالم ایراد کرد. این خود یک ممنوعیت سخن درباره عالم به وجود می آورد و متافیزیک با ورود به این منطقه ممنوع اعلام هربت می کند. تراکتاتوس نیز همچون یک اثر متافیزیکی به همین منطقه ممنوع وارد می شود با این توضیح که تراکتاتوس در اولین فراز خود عکسبرداری خود را از این منطقه اعلام می کند.

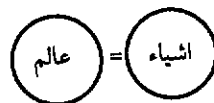
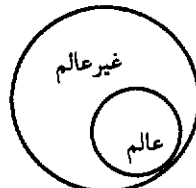
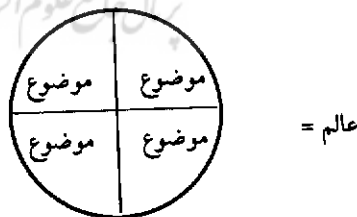
بایستی متذکر شویم که تئوری عکس گرفتن از معنی که در قلب تراکتاتوس قرار دارد متضمن نحوه ارتباط عالم و عالم نیست و لذا با اینکه به ظاهر قضایایی درباره عالم وجود دارد که در تراکتاتوس مورد استفاده واقع می شود لیکن هیچ گاه نمی توان به کنه صدق و یا کذب آنها راه یافت و بهتر است بگوییم آنها خارج از دایره صدق و کذب قرار دارد. البته در ظاهر قضایای راجع به عالم در تراکتاتوس موارد بازگشت قضایای مقدماتی است که به حالات امور متعلق است. برخی از قضایای راجع به عالم به امور واقعی عالم اختصاص دارد با این حال این تمیز مانع از آن نیست که سراسر قضایای مربوط به عالم را در تراکتاتوس خارج از معیارهای اتمیسم منطقی بدانیم.

از مجموع این برمی آید که نه تنها «عالم» نام معناداری نمی تواند باشد بلکه قضایای درباره عالم یعنی محمولات و نسبت های این نام، چون فاقد عملکردهای حقیقی اند که در قضایای مقدماتی وجود دارد موجه نیستند. قضایای مربوط به عالم از سنخ قضایای توتولوژیک نیز به شمار نمی آیند. زمانی که ما می گوئیم «الف الف است» از آنجا که این قضیه بدون توجه به اعتبار ماهوی و نیز حقیقی اجزای آن راست می باشد می توان گفت این قضیه از مقوله این همانی و همواره درست است اما هنگامی که می گوئیم «عالم عالم است» این قضیه حتی از یک توتولوژی نازل تر می باشد و یک قضیه توتولوژی با معنی نیز محسوب نمی شود. البته از آنجا که یک قضیه درباره عالم می تواند با هر شیوه ای که عالم واقع می شود سازگار باشد در این ویژگی با قضایای توتولوژیک اشتراک دارد.

شاید این خصوصیات تراکتاتوس باشد که آن را بیش از سایر آثار ویتگنشتاین در معرض نقد فلسفی قرار می‌دهد. ویتگنشتاین آراء بعدی خود براساس اصولی که در تراکتاتوس آورده و بر پایه نقد این اصول قرار می‌دهد و چنانچه می‌دانیم تراکتاتوس به مثابه متن اصلی ارتباط ویتگنشتاین و حلقه وین قرار گرفت و بر مبنای آن آراء مبتنی بر تفسیر پوزیتیویستی ویتگنشتاین از تراکتاتوس به وجود آمد که در تحقیقات فلسفی مورد انتقاد واقع شد. بر پایه اظهارات تراکتاتوس می‌توان گفت قضایای درباره عالم از بنیاد خاموش‌اند و شاید بی‌معنی‌اند. این بدان معنی نیست که آنها نادرست‌اند بلکه آنها چیزی را نمی‌گویند زیرا نمی‌توانند تصویر چیزی باشند و بنابراین به هیچ روی سخنی ندارند و چنانچه سخنی باشد ناتوان از اینکه چیزی به عنوان مطابق خود را تصویر کنند. البته قضایای غیرمبتنی بر اتمیسم منطقی درباره عالم تنها قضایای بی‌معنی نیستند بلکه اکثر قضایای فلسفی از این زمره‌اند و چنانچه دقت کنیم بخش مهمی از تراکتاتوس را همین قضایایی تشکیل می‌دهد که فلسفی‌اند. قضایای فلسفی و منطقی حقیقی نیستند و قضایای تراکتاتوس نیز از سنخ قضایای منطقی - فلسفی به شمار می‌آیند پس این قضایا نیز از دایره قضایای حقیقی خارج می‌شوند. تراکتاتوس با گفتن اینکه نظیر یک اثر فلسفی به دسته‌بندی منطقی امور می‌پردازد ولی چونان فلسفه ترکیبی از تعالیم نیست بلکه یک فعالیت تبیین‌کننده است (تراکتاتوس، ۴.۱۱۲) بر معماها می‌افزاید. چنانچه درباره قضایای مربوط به عالم مشاهده کردیم آنها ضرورتاً توتولوژیک نیستند در حالی که، از سوی دیگر، به محدوده زبان طبیعی که مستلزم پذیرش وجود یا ثبوت موضوعات است تعلق ندارند. آنها با زبان صوری بیان می‌شوند که ایده‌آل می‌باشد و از ابهام زبان عادی و طبیعی دور و منزّه است. در یک فراز (تراکتاتوس، ۴.۱۱۲) ویتگنشتاین می‌گوید: «فلسفه به قضایای فلسفی منتج نمی‌شود بلکه به تبیین قضایا می‌پردازد. بدون فلسفه، اندیشه‌ها گویی مبهم و نامتمایزند و فلسفه وظیفه دارد تا این ابهام‌ها را بزدايد و به آنها حد و رسم دقیق ببخشد.» اولین انتقاد این است که آیا فلسفه را می‌توان به صورتی غیر از قضایای فلسفی دریافت و یا شهود کرد. پس سخن از اینکه فلسفه به قضایای فلسفی منتج نمی‌شود روشن نیست و از این معما که «تراکتاتوس خود چیست» پرده ابهام بر نمی‌دارد. در نظر ویتگنشتاین وظیفه یک تحقیق تجربی، و به خصوص روانشناختی، این است که حدود پرسش عملی چگونگی پیوند مفهوم عالم با تجربه و فعالیت زبانی را روشن سازد، همانطور که وظیفه علوم طبیعی توصیف ساختار و ویژگی‌های اشیاء فیزیکی است. وظیفه فلسفه در برابر تعیین حدود منطقی است که می‌باید برای کشف ارتباط عالم و زبان به آن

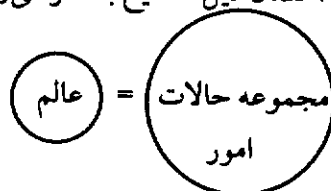
دست یازید. در اینجا ویتگنشتاین تحت تأثیر استدلال راسل می‌باشد. بنابر عقیده راسل ارتباط عالم و زبان بر مبنای این است که ساده‌ترین اجزای نهایی عالم و زبان هر دو به صورت مستقیم با یکدیگر مربوط‌اند. این ارتباط ارتباطی نشانه‌ای است. با وجود این اجزای لایتجزای زبان ضمائر اشاره این و آن‌اند و اجزای لایتجزای عالم داده‌های جزئی‌اند یعنی همان اطلاعاتی که توسط حواس پنجگانه فراهم شده‌اند. البته نسبت این اجزای لایتجزی و عالم همان نسبت موضوع به معنای تعریف شده آن و عالم نخواهد بود.

موضوع همچون قالب‌های بنیادین یک ساختمان می‌باشد. این قالب‌ها یا آجرهای بنیادین خود تجزیه بردار نیستند و بسیط می‌باشند. عالم خود جزو بسیط موجود دیگر نیست چه اگر جزء بسیط می‌بود می‌بایستی پیش از چیزی می‌بود که عالم نیست و حال آنکه هیچ چیزی پس از عالم نیست. عالم هست و خود عالم. اصولاً اینکه ما چیزی را جزء بسیط چیزی دیگر بدانیم منوط به این است که تصویری پیشینی از آن چیز دیگر داشته باشیم والا چگونه می‌توان بدون داشتن هیچ تصویری از چیزی یا شبی دیگر حکم به بسیط بودن جزوی نسبت به شبی دیگر کرد. به این معنا نه عالم موضوع یا جزء بسیط است و نه موضوع یا جزء بسیطی برای عالم می‌توان در نظر گرفت مگر آنکه عالم را پیشاپیش بدانیم چیست و در این صورت اخیر نباید گفت عالم چیزی جز امور واقع نیست. از سوی دیگر واژه عالم می‌تواند دلالت بر امر بسیط کند چه عالم به هیچ چیز بنیادی‌تر از خود تقلیل‌پذیر نیست. بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم عناصر مقدماتی وجود دارند که مرکب از موضوعات و مرکب عالم‌اند. با توجه به آنچه در تراکتاتوس اشاره شد تصورات زیر درباره عالم نادرست است:





تنها احتمال ذیل صحیح به نظر می‌رسد (رک. تراکتاتوس، ۲۰۰۴).



از سوی دیگر سخن ویتگنشتاین که «عالم مجموعه واقعیات و نه اشیاء است» با سخن کانت در تمیز پدیدار یا فنومنون و ذات یا نومنون قابل مقایسه است. «امور واقع» یا همان اموری که مبنای شناسایی ما را می‌سازند به «پدیدارهای» کانتی شباهت دارند. اشیاء را می‌توان با ذوات شبیه دانست چه از دسترس شناخت ما دورند با این تفاوت که «اشیاء» در نظر ویتگنشتاین برای همیشه و یکباره از شناخت ما دورند و هیچ‌گاه قابلیت آن را نخواهند داشت که به شناخت درآیند. در حالی که در نظر کانت تمایز فنومنون و نومنون صرفاً در حدود شناخت ما به رسمیت شناخته می‌شود. به عبارت دیگر مرجع عینی هر آنچه در شناخت و درک تجربی ما از یک شیئی، که مناظ درک مقوله‌ای توسط فاهمه است ممکن شود همان فنومنون یا پدیدار است. کانت پدیدار را با رجوع به واژه *Scheinen* بیان می‌کند و نه *Erscheinen* و این خود بیانگر این است که شیئی در شناخت پدیداری ما به تمامی و به یکباره ظاهر نشود بلکه به رغم شناخت تجربی ما جهات نامکشوف در شیئی همچنان وجود دارد [مبنای انتقاد هگل از کانت در مسئله «پدیدار»]. برای ویتگنشتاین منطقیاً هیچ نسبتی بین اشیاء و امور واقعی وجود ندارد. گرچه ما از واژه شیئی استفاده می‌کنیم اما نمی‌دانیم شیئی چیست. چه اصولاً در شناخت ما فقط حقایق امور وجود دارند و هیچ‌گاه نمی‌توان از ارجاع این حقایق امور به شیئی آگاهی یافت چه هیچ‌گونه دسترسی به شیئی وجود ندارد. بنابراین می‌توان اذعان کرد که این اظهار ویتگنشتاین که اشیاء جوهر عالم را می‌سازند (تراکتاتوس، ۲۰۲۱) به صرف ابتناء بر تراکتاتوس قابل درک نیست. اگر کانت حق داشت تا به رغم ناشناخته ماندن ذوات از آنها در قضایای تجربی یاد کند زیرا که پدیدار مبتنی بر چیزی است که آن را ذات می‌گوییم، ویتگنشتاین به هیچ روی نتواند از اشیاء سخن بگوید تا چه رسد که آنها را جوهر عالم بداند. این کار دشواری‌های بسیار در درک تراکتاتوس پدید آورده است و معلوم نیست ویتگنشتاین که خود از تبیین ارتباط شیئی و موضوع از سویی و موضوع و امر واقعی از سوی دیگر درمانده است چرا به سبک کانت عمل نمی‌کند و از تمایز فنومنون و نومنون ظفره می‌رود و عالم را صرفاً منحصر در حقایق یا واقعیات

می‌داند و نه اشیاء (تراکتاتوس، ۲۰۶۳). به عقیده جنوا مفهوم جوهر در نظر ویتگنشتاین، روشن می‌سازد چگونه قضایای کلی یا غیرشخصی از عالم ممکن است. روشن است که مفهوم عالم نمی‌تواند بر حقیقت استوار گردد زیرا ما پیوسته تصویرهایی از عالم می‌سازیم و آنچه پیشاپیش واقع می‌شود به روشنی ممکن می‌باشد. افزون بر این چون زبان صور منطقی، صورت‌های واقعیت، را ظاهر می‌سازد مفهوم جوهر ویژگی غیرترجمان‌پذیری زبان‌های گوناگون را نمایان می‌سازد. بنابراین اظهار گزاره فرعی ۱.۱ تراکتاتوس، عالم نباید با مجموعه اشیایی مشخص شود که در آن موجودات مشخص‌اند زیرا عالم مجموعه‌ای از اشیایی نظیر درخت و سنگ نیست. عالم حتی موضوعات مخصوص به علوم تجربی نیز نیست. عالم تنها مجموعه‌ای از حقایق است. حقایق یا امور واقع همان‌هاست که ما از آنها با گزاره‌هایی آگاه می‌شویم مثلاً همین که ما می‌گوییم «تهران پایتخت ایران است». ویتگنشتاین خود از آغاز تعریف ویژه‌ای برای حقایق قایل است: وجدان حالات امور. حالاتی از امور یا اوضاعی از امور را می‌توان در مثال‌هایی این‌گونه مشاهده کرد: این که من به قلم خود در این صفحه انشاء می‌کنم. این حالاتی از امور یعنی «شیوه‌هایی که اشیا وجود دارند» اوضاعی که روی هم اجازه می‌دهد این واقعیت قوام‌پذیرد که اینک من این کلمات را در زمان و مکان خاص ابراز کنم.<sup>۴</sup> چنانچه اوضاع این اجازه را ندهد آن امر دیگر قابل بیان مفید و مجاز نیست و خود نشان می‌دهد که زبان رو به سوی رمزینه شدن دارد. البته ما در منطقی نمی‌توانیم بگوییم فلان و بهمان چیز در عالم وجود دارد و فلان و بهمان چیز وجود ندارد. دلیل آنهم روشن است. چنانچه بگوییم فلان چیز در عالم نیست این گفته پیشاپیش مفروض بر آن است که بعضی امکان‌های مشخص را طرد کنیم و این میسر نیست چون در این صورت منطقی باید به خارج از حدود عالم برود. و حال آنکه هر چیز که از حدود عالم خارج می‌شود نمی‌تواند در حدود زبان بیاید.

تفکر و کوشش زبانی ما معطوف به چگونگی عالم است که به نظر ویتگنشتاین کمتر از اصل هستی عالم رمزآلود است (تراکتاتوس، ۶.۴۴). ویتگنشتاین عقیده دارد در بیان این چگونگی معمایی وجود ندارد: (*Tract.*, 6.5) "Das Ratsel gibt es nicht"، اما خود او مجبور بوده است تا تراکتاتوس را با اعتراف به اصل هستی عالم، گویه نحو اجمالی، آغاز کند و این غلبه زبان متافیزیکی است که پیشاپیش در کوشش‌های فلسفی اتمیسم منطقی که ضد متافیزیکی نیست اعلام حضور می‌کند.

در اینجا یک نکته قابل توجه است و آن اینکه مفاهیم متافیزیکی همچون هستی، وجود

و موجود عالم و در سطح پایین تری مفاهیم «زمان» و «مکان» به نوبه خود هیچ حدودی را به اندیشه و یا زبان به طور رسمی تحمیل نمی‌کنند و از این حیث اینکه قضایای فلسفی بی‌معنی است را توجیه می‌کنند. هر سخنی که برای مفاهیم یاد شده ابراز می‌شود گویا بیهوده می‌ماند و بیهوده مصرف شده است. به هر حال جای بحث همچنان باقی است که آیا براستی برای ویتگنشتاین راهی جز این نبود تا فرازهای نخستین تراکتائوس را با مسئله عالم که خود از امهات معضل فلسفی است آغاز کند و آیا او نمی‌توانست بی‌اعتنا به وضعیت اتولوژیک عالم به تئوری‌های «زبان» و «تصویر» روی آورد. ظاهراً به نظر می‌آید طرح اتولوژیک عالم حتی اگر در آغاز تراکتائوس نمی‌آمد به هر حال بایستی به عنوان بخشی بنیادی از تئوری زبان در آن گنجانیده می‌شد تا نیازهای اتولوژیک ساختار زبان را مرتفع سازد.

ویتگنشتاین اصرار دارد که زبان، منطق و عالم از عهده خود برمی‌آیند و برای توجیه نیاز به غیر ندارند. گویی ویتگنشتاین کوشش می‌کند که در اظهارات خود درباره عالم، معنی، مفهوم و حقیقت آن را از وابستگی به شعور انسانی، آنگونه که کانت معتقد است، برهاند؛ ویتگنشتاین ضمیر متعالی، منطق متعالی و راه حل متافیزیکی ایده‌آلیسم متعالی منسوب به کانت را رد می‌کند.<sup>۵</sup> براین اساس می‌توان نتیجه گرفت که براساس تصور ویتگنشتاین از دانش سیستم‌های مستقلی عرضه می‌شود که با عطف بر آن، زبان خودکفا می‌گردد. برای درک عالم نیازی به مجوز دیگر نداریم.

روی هم رفته در ویتگنشتاین دوره اول، یک عالم خیالی هر چند با عالم واقعی اختلاف دارد باید چیزی را، صورتی را با عالم واقعی مشترک باشد. بنابراین زبان و عالم ما منطقاً متناظر به حدود زبان و عالم است. عالم مورد شناخت من عالم تو و عالم مورد شناخت تو عالم من است. عالم مورد شناخت ما که در آن شریک هستیم صورتی از عالم در مقایسه با عالم دیگران را می‌سازد.

در تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین مدعی است که عالم جایگاه خاصی در شناخت‌شناسی ما دارد. اینک استدلال‌هایی که برای استقلال عالم از شعور می‌شود دیگر مبتنی بر استدلال‌های واقع‌گرایانه نیست. اگر عالم مستقل است این استقلال نه تنها صرفاً به مثابه نتیجه و عملکرد زبان می‌باشد بلکه بدون اتکا به زبان مقدور نیست. ویتگنشتاین عقیده خود را در این باره که عالم دارای ساختار مستقل از شعور است تصحیح کرده است اما همواره درباره ارتباط عالم و زبان کمتر به تصریح سخن می‌گوید. این شاید از آن روست که او

دوست ندارد یک زبان متافیزیکی را که رهگشاست به کار گیرد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد دلیل عمده سکوت او کشف بی‌ربط بودن و بی‌پایه بودن مفهوم عالم است. انتولوژی برای او صرفاً سخنی بی‌ربط است و نیازی به بازگشت به واقعیات طبیعت برای درک امکان معنی و چگونگی آن نیست. ما می‌توانیم بدون ارجاع به این واقعیات یا امور واقعی به درک معنی پردازیم. ارجاع مذکور ما را به مخاطره می‌اندازد و فریب می‌دهد. بهترین راه این است که بگذاریم موضوع یا امر واقعی طبیعت به مثابه اموری بی‌ربط در ملاحظات ما نیاید.<sup>۶</sup> با آنچه قبلاً درباره بی‌اعتباری قضایای مربوط به عالم گفتیم نباید به خطا گمان بریم که ویتگنشتاین نمی‌توانسته به وجود عالم اعتقاد داشته باشد. مطالعه تراکتاتوس این نکته حایز اهمیت را به ارمان آورد که درباره عالم سخن گفتن سودی ندارد و نباید به آن دست‌انداختن چون هیچ سختی درباره عالم نمی‌توان اظهار داشت اما به هر حال پیشفرضی از عالم در تراکتاتوس پیشنهاد می‌شود که بحث تحقیقات فلسفی درباره زبان و نظریه تصویر بر پایه آن امکان‌پذیر می‌شود. بیان پیشینی از ساختار عالم راه را برای توجیه ساختار زبان از قضایا به قضایای مقدماتی و قضایا به نام‌ها و شناسه‌ها باز می‌کند. با این توصیف گویی این ساختار زبان هنوز در طرح موضوع کلی «عالم» استثناپذیر است. تفکر تصویر منطقی از امور واقعی است و در قضایا بیان می‌شود ضمن این که اجزاء علایم قضایا ناظر به موضوعات اندیشه است. از سوی دیگر می‌دانیم یک قضیه خود تصویری از واقعیت است (تراکتاتوس ۴.۰۱). شباهت یک اندیشه و قضایای مربوط به آن در این است که هر دو تصویر واقعیت‌اند الا اینکه اندیشه تصویر منطقی واقعیت و امور واقعی است. به نظر می‌رسد در تراکتاتوس چون اندیشه در قضایا بیان می‌شود قضایا تصویر واقعیت‌ها و امور واقعی‌اند در حالیکه در تحقیقات فلسفی چون قضایا تصویر واقعیت‌اند پس اندیشه با قضایا تعیین می‌یابد. بحث‌های ویتگنشتاین در کتاب قهوه‌ای نیز که پیش از تحقیقات فلسفی به تحریر درآمده بسیار با مطالب این کتاب نزدیکی دارد.

سبک ورود ویتگنشتاین به مطالب در تحقیقات فلسفی به همان شیوه تراکتاتوس است. با اینکه تحقیقات فلسفی را مهم‌ترین اثر ویتگنشتاین شمرده‌اند اما مطالعه آن آید هماهنگ با مطالعه تراکتاتوس انجام شود چه به گفته مؤلف در بررسی تطبیقی این دو می‌توان دانست که مقاصد مؤلف از اثر اخیر چیست. در تحقیقات درک عالم و ماهیت آن بی‌درک «زبان» و تمدد تمرینات زبانی و کثرت منطوق زبان ممکن نمی‌نماید. از آنجاکه زبان امری کامل و خود متعین و فارغ از سایر ملاحظات و فعالیت‌های انسانی نیست خود به خود بحث علمی از عالم به

طور دقیق امکان‌پذیر نیست. این صورت حیات ماست که عالم ما را ممکن می‌سازد و ما به شیوه این صورت عالم خود را می‌یابیم.

ویتگنشتاین اظهار می‌کند زبان یک شیئی چیز متحدالشکل یکدست و یکپارچه نیست بلکه محل فعالیت‌های گوناگونی است که باید آن را بازی‌های زبانی نامید، همانند: خبر دادن، افشا کردن، حکم دادن، اطلاع دادن و غیره. و می‌توان تصور کرد که بحث از عالم در هریک می‌تواند به صورت بازی مستقلی مطرح شود. هریک از این بازی‌ها نمایانگر صورتی از حیات است. اینک چنانچه معنی عالم را با توجه به ابزارهای گوناگونی زبانی و شیوه‌های مختلف به کار بردن این ابزار ملاحظه کنیم درمی‌یابیم به تعداد انواع کلمات و جملاتی که وجود دارند و طرقی که منطقی دانان درباره ساختار زبان پیشنهاد می‌کنند و به کار می‌برند امکان بحث از عالم، هستی و سایر مفاهیمی این چنین، که متافیزیکی و هستی‌شناسانه‌اند، وجود دارد. اینجا دستکم یک چیز را نمی‌توان انکار کرد و آن اینکه گفتارهایی از گونه بازی‌های زبانی متافیزیکی به معنی وسیع آن وجود دارند. این نکته که ما دوستان فلسفه درباره عالم تلقی مشترکی داریم و سخن همدیگر را درک می‌کنیم علامت وجود این گونه گفتارهاست که پیشاپیش ما در آن واقع شده‌ایم. اکنون گفتارهای پیشینی ویتگنشتاین بهتر قابل درک می‌باشد. از جمله در کتاب آبی (۸.۷.۱۶) می‌گوید «عالم به من اعطاء شده است، یعنی اراده من کاملاً از برون به آن به مثابه چیزی که پیشاپیش آنجاست وارد می‌شود».

نظریه درباره عالم او در تحقیقات فلسفی نیز می‌تواند مصحح بسیاری از گفتارهای متن تراکتاتوس باشد از جمله این که «معنی عالم باید ورای عالم قرار گیرد» (تراکتاتوس، ۶.۴). در خود آن کتاب عالم پذیرفته شده و چونان متنی مورد تفسیر قرار گرفته است و در تحقیقات فلسفی فهم ما از این متن، یعنی عالم و زبان فهم ما که تصویر یگانه عالم را برایمان امکان‌پذیر می‌سازد - مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. بدین‌گونه مطالعه عالم هم از مقوله علوم طبیعی و هم از مقوله فلسفه خارج می‌ماند و هیچ مجوزی برای مطالعه عالم ولو با طرح پیش‌فرض‌گونه آن باقی نمی‌ماند. گویی عالم برای ویتگنشتاین چونان متن هرمنوتیکی فراخوانده شده است. متنی که با اتکاء به هرمنوتیک، به منزله علمی درباره موجود که از اساس در روش از علوم طبیعی و حتی انسانی مجزی است، قابل گزارش است. تأمل هرمنوتیکی از عالم این ویژگی را دارد تا پیش فهم‌های مستند در علوم گوناگون را به روشنی هدایت کند و راه پرسش از آن را ممکن سازد.

هرمنوتیک عالم را نمی‌توانیم چونان فرآیند مطالعات زبانی از عالم همراه با روش علمی و متعین به آن بدانیم. پرسش هرمنوتیکی از عالم در پی کشف و آگاهی خاصی است که مجادلات روش‌شناسانه نمی‌تواند متکفل آن شود. اصولاً معرفت به عالم به روش معرفت ما از عالم تقدم دارد و در این میان دانش و معرفت به عالم به رغم آنکه به هیچ شیوه‌ای نتوان به این معرفت دست یازید باز دانش و معرفت می‌ماند. وظیفه هرمنوتیک قرائت عالم به مثابه متن برای متمایز ساختن حقیقت این متن از مفهوم آشکاری است که در علوم مختلف و مطالعاتی چون مطالعات زبانی رخ می‌نماید. عالم به مثابه متن قابل فهمیدن است اما نه چون مفهوم خاص مورد نظر در مطالعات علمی. هرمنوتیک در پی آشکار ساختن چنین متنی است که دور از دسترس حوزه مطالعات علوم انسانی و یا علوم طبیعی است. به هر حال با کاوش در اندیشه‌های مطروحه در تحقیقات فلسفی به نظر می‌آید ویتگنشتاین عالم را چونان یک متن هرمنوتیکی ملاحظه کرده است؛ چه این متن برخود استوار است و پرسش هرمنوتیکی از متن با پرسش از عالم چونان موجود تفاوت دارد. واضح است که پرسش‌های اتولوژیک پرسش‌هایی پیشینی در هرمنوتیک‌اند. در اینجا هرگونه تحویل عالم به آگاهی محض نفی می‌شود همانطور که هر تحویل وجود به موجود - ابژه مطرود است. دیدگاه هرمنوتیک با نظریه تفسیر قطعی مبتنی بر مطالعات زبانی ناسازگار است چه یک تفسیر قطعی از عالم در تناقض با آمیختگی موضوع - متن در پوشیدگی و ناپوشیدگی است که در هرمنوتیک مورد توجه است. قدرت آگاهی هرمنوتیکی از عالم در توانایی پرسش مدام است و تفسیر از عالم چونان روشی جلوه می‌کند که ما را در پرسیدن یاری می‌کند. این هرمنوتیک عالم بسیاری از مباحث ویتگنشتاین اخیر را که مربوط به ابیستمولوژی‌اند کمابیش تحت تأثیر قرار داده است. از جمله کتاب درباره یقین<sup>۷</sup> که حاصل یک سال و نیم کار آخر عمر ویتگنشتاین است متضمن یک یگانگی و وحدت موضوعی است که در آثار دوره اخیر او کمتر سابقه دارد. با این وصف ظاهراً صرف استناد به تئوری «فهم عامه» که به تأثیر از مور در این رساله از آن دفاع به عمل آمده است - نتوانسته تا مشکل آغازین تراکتاتوس یعنی مسئله عالم را بگشاید. البته «عالم» در این رساله مسکوت مانده است نه اینکه مطرود باشد. عالم نمی‌تواند مستند حقایق تجربی قرار گیرد که با یقین مستند هستند. در این رساله ویتگنشتاین در پی کشف بنیان و معرفی آن دسته از قضایای یقینی است که به رغم مسلم بودن آن دانش ما به آنها راه ندارد. دانستن چگونگی وجود چیزی به محض گفتن اینکه آن چیز چگونه است متحقق می‌شود. بنابراین چنانچه درباره عالم تاکنون توانسته‌ایم بگوییم آن

چگونه است به همان نسبت به آن علم داریم و وجود عالم یقینی است. عالم همان چیزی می‌تواند باشد که گفته‌اند چنین است. این استدلال در ذات خود مصادره مطلوب است و این ضرر را دارد که چنانچه تعمیم یابد دیگر نتوان برای هیچ چیز دلیلی آورد. هستی هر چیزی در اینکه می‌توانیم از چیستی آن سخن بگوییم قرار دارد، عالمی کاملاً برخاسته از یقین زبانی. تکرار همان عقیده که خودبینه بودن عالم خود را تنها در این حقیقت نمایان می‌سازد که زبان می‌تواند به آن بازگردد و به آن بازی‌گردد. (ملاحظات فلسفی، ص. ۱۴)

جهان تصویر یا *Das Weltbild* مبنای نظری خاصی است که ویتگنشتاین با درباره یقین‌پایه‌ریزی می‌کند. جهان تصویر تصویری نیست که از جانب ما و فراوی ما قرار گیرد آن هنگام که به مطالعه جهان می‌پردازیم. جهان تصویر مرتبط با زبان صورت زندگی است که به امکانات محتمل دیگر می‌پردازد و از این راه انسان درمی‌یابد که از پیش چه می‌دانسته است. بنا به عقیده ویتگنشتاین در درباره یقین ما می‌توانیم بگوییم «من علم دارم» یا «من می‌دانم» بدون اینکه این اظهارات دلیلی باشد بر اینکه من می‌دانم. من می‌دانم غیر از من باور دارم یا من مطمئن هستم می‌باشد که در خود متضمن باور یا اطمینان است. تنها هنگامی که می‌اندیشیم که می‌دانیم می‌دانیم (درباره یقین، ۱۵-۱۲ §§). بر این مبنا فلسفه که خود را برترین دانش هستی می‌داند و فیلسوف که می‌اندیشد می‌داند بهتر از هر دانشی و هراسانی دیگر به اصل عالم راه یافته‌اند. موشکافی ویتگنشتاین درباره قضایای محوری به این جا می‌رسد که بپذیریم قضایای مربوط به واقعیت عالم نه می‌تواند موجه باشد و نه قابل تردید چرا که یقین در این قضایا در حکم کردن مفروض می‌باشد (درباره یقین، ۳۰۸، ۴۹۴، ۶۱۴)

اینجا بزرگترین رمز ویتگنشتاین در انتخاب اولین قضیه تراکتاتوس باز می‌شود. شک و تردید نمی‌تواند آغازگر بازی - زبان باشد چنانچه یک کودک نسبت به آنچه به او آموخته می‌شود تردید ورزد نمی‌تواند بازی‌های زبان را بیاموزد. ویتگنشتاین حق داشته تا بی‌تردید از عالم سخن گوید و با آن آغاز کند چه برای تردید داشتن درباره عالم باز باید از آن آغاز کرد و بدون سخن بی‌تردید آغاز کردن چگونه سخن از چگونه سخن آغاز کردن آسان می‌شد؟ پس تردید و شک درباره عالم موخر بر بازی سخن آغازیدن است. همچنانکه در موضوع تردید صادق است درباره عالم سخن گفتن است که می‌تواند درباره یقین را موبد و مصدق باشد.

## بی‌نوشت‌ها

۱. این کتاب در اصل در اوت ۱۹۱۸ به پایان رسیده است. ویتگنشتاین هنگام طی دوران زندان اسارت در کمپ مون کاسینو (Monte Cassino) آن را با خود داشت. بعد از پایان جنگ جهانی در سال ۱۹۱۹ ویتگنشتاین و راسل این کتاب را در هلند خط به خط خواندند و بحث کردند و آن همراه با اغلاط بسیاری چاپ شد که از آنها ویتگنشتاین خود با عنوان لغزشگاه "Randdruck" یاد می‌کند. عنوان اصلی کتاب *Logisch-Philosophische Abhandlung in Annalen der Naturphilosophie* می‌باشد که در نخستین ترجمه انگلیسی کتاب به توسط سی. کی. اگدن (با کمک اف. پی. رمزی) عنوان آن به پیشنهاد مور صرفاً به *Tractatus Logico-Philosophicus* یا رساله منطقی - فلسفی تغییر یافت که بیش از عنوان اصلی کتاب معروف است. راسل بر این کتاب مقدمه‌ای نوشته است.

۲. در تفکر اتمیسم منطقی نفوذ به گزاره 'x وجود دارد' بی‌معنی است. در تراکتاتوس هر جمله با معنی می‌تواند راست یا دروغ باشد و لذا گزاره 'x وجود دارد' خودبخود معنی دارد حتی اگر راست نباشد و x وجود نداشته باشد. برای راسل ارتباط به موضوع تسمیه شده یا حامل، خارجی و بنابراین بی‌معنی است و برای ویتگنشتاین این مسئله به روانشناسی بازمی‌گردد و در آنجا می‌توان گره آن را باز کرد. در هر صورت یک اسم را نمی‌توان با یک تعریف تجربه کرد زیرا یک اسم یک علامت ابتدایی است که همچنانکه راسل درباره علامت بسیط می‌گوید غیرقابل تجزیه و تحلیل است.

۳. آقای دکتر محمود عبادیان مترجم محترم تراکتاتوس به زبان فارسی این عبارت را اینگونه ترجمه کرده‌اند: «۱.۱ جهان را واقعیت‌ها مشخص می‌کنند و این کل واقعیت‌هاست که جهان را مشخص می‌کنند.» (ویتگنشتاین. رساله منطقی - فلسفی. مترجم دکتر محمود عبادیان تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، سال ۶۹. ص. ۱۷.)

اصل عبارت آلمانی این است:

1.1 Die Welt ist durch die Tatsachen bestimmt und dadurch, daß es alle tatsachen sind.

4. Grayling, P.34.

5. Genova, P.21

6. Genova, P. 171.

۷. درباره یقین (*tüber Gewißheit*) و زمان تحریر آن برمی‌گردد به هنگامی که ویتگنشتاین به دعوت نورمان مالکوم به کورنل رفته بود و درباره مسایل مربوط به مقالات مور مرسوم به «دفاعی از فهم عامه» (۱۹۲۵) و «اثبات عالم خارجی» (۱۹۳۹) می‌اندیشید. لازم به ذکر است که این اثر آخرین یادداشت‌های ویتگنشتاین است که در دو سال آخر عمر خویش به رشته تحریر درآمده است و وی در واقع تا دو روز پیش از مرگ به آن مشغول بوده است. فلذا نمایانگر حاصل اندیشه‌های فلسفی آن فیلسوف پس از گذراندن دو مرحله یعنی مراحل تفکر او در تراکتاتوس و تحقیقات فلسفی می‌باشد و به رغم اینکه وی فرصت نیافته تا این یادداشت‌ها را خود تنظیم و مرتب کند از جهت جامعیت و پختگی در استدلال و تبیین یک اثر نمونه ویتگنشتاین می‌باشد و محور اصلی آن شناخت‌شناسی و یقین مربوط به آن می‌باشد. ترجمه فارسی این کتاب توسط اینجانب به زودی در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.